

تألیف : ابن کمال پاشا
ترجمه‌ی : پرویز اذکایی

برتری زبان پارسی بر دیگر زبانها

(۲)

رساله‌ی برتری زبان پارسی بر زبانهای دیگر - بجز عربی

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را ، برای آنچه با آموزش زبانها و فهمانیدن حقیقتهای آنها ، نعمت‌مان داده و رازهای شگرف و دقیقتهای شگفت لغت را ، به ما الهام کرده است .

درد بر محمد ، ستوده به شیوایی زبان ، و بر خاندانش و یاران گرامی او ، و بر آنکس که با نیک کرداری ، پیروی ایشان کرد .

آنگاه - این رساله ، در بیان برتری زبان پارسی بر زبانهای دیگر بجز عربی ، ترتیب یافته است . زیرا که آن ، در میان زبانها ، بکمال شیوایی ممتاز است و رسیدن به اوج اعجاز را ، مخصوص .

گواه رد ناشدنی بر آنکه فارسی ، در شیوایی ، پس از عربی قرار دارد ؛ و اینکه آنرا در میان زبانهای دیگر فضیلتی نمایانست ؛ از جمله ، همین است که در کتابهای فقه یاد گردیده : اگر نمازگزار [نماز را] به فارسی خواند ، به نزد ابوحنیفه [حنیفه] نمازش روا باشد و مکروه . و از نظر آندو : [ابویوسف - و - محمد بن حسن شیبانی] ، اگر عربی را نیکو می‌دانسته ، روان بوده و اگر آنرا نیکو نمی‌دانسته ، روا بوده است . و در وکاف ، ابوسعید

بردعی گوید : بنا بر حدیث : «زبان اهل بهشت ، عربی و فارسی دری است.» ،
بجز فارسی - بسبب برتری آن بر دیگر [زبان] ها - روان باشد .

از عصابه جرجانی ، در فضیلت نهادن پارس (۱) برخوردارند :
کاخ ، [همان] دو کاخ : «ایوان» و «غمدان» است .

و پادشاهی ، [همان] دو پادشاهی : «ساسان» و «قحطان» .
مردم ، [مردمان] پارس و سرزمین : «بابل» ؛

اسلام ، [اسلام] مکه و جهان : «خراسان» است .

مراد وی از ایوان ، «ایوان کسرا» در مداین و از غمدان ، «کوشک
بلقیس» در صنعاست . گفته اند که : غمدان را سلیمان بن داوود - ع - بساخت .
اهریمنان را فرمان داد تا بلقیس راسه کوشک در صنعاست ساختند : «غمدان» و
«سلحین» و «بینون» . و شاعر در این باره می گوید :

آیا پس از «غمدان» یا «سلحین» اثری دیگر هست ؟

و پس از «بینون» ؛ مردم ، سرراهی [دیگر] بنا خواهند کرد ؟

غمدان ، در روزگار عثمان پسر عفان - ع - ویران شد . بدو گفتند :
کاهنان یمن می گویند : کسی که آنرا ویران کند ، کشته می شود . پس فرمان
بتجدید بنای آن داد . گفته شد : چنانچه خراج زمین را [در این راه] صرف
کنی ، بدان گونه که بوده است ، باز نگردد . پس آنرا رها کرد .

گفته اند : هنگامی که ویران شد و از بین رفت ، روی یکی از چوبهایش ،
نوشته یی ریخته شده از سرب یافتند : «واگذار غمدان ! ویران کننده ی تو کشته
می شود» . پس عثمان - رض - آنرا ویران کرد ، کشته شد .

مراد از ساسان و قحطان ، نیای شاهان ایران و عرب است .

بابل ، به کسر باء : نام ناحیتی است ، که کوفه و حله از آنست . بدانجا
جادو و شراب نسبت می دهند .

ابومعشر [جعفر بن محمد بلخی] گفته است : نوح - ع - نخستین کسی
است که در آنجا آمد و همو نخستین کسی است که آبادش کرد و فرود آمدنش
بدانجا ، پس از توفان بود .

در «معجم البلدان» است که: شهر بابل را بیوراسپ چیره گر بساخت و نام آن، از [ستاره‌ی] هرمزد گرفته شده است؛ زیرا که بابل به زبان نخستین بابلی، نام هرمزد است. و پیوسته آبادان بود، تا بگاه اسکندر، که وی آنرا ویران ساخت.

در کتاب «المجالس» (۱) است: از انس بن مالک که گفت: هنگامی که خدا مردمان را بسوی بابل راند، بادی شرقی و غربی و جنوبی و دریایی بر آنان بینگیخت و آن [باد]، ایشان را در بابل گرد آورد. اینک آن روز که گرد آمده، نگراند از چه رورانده شده اند؛ که سروشی آواز داد: کیست که مغرب را در طرف راستش و مشرق را در طرف چپش قرار داد و روی به بیت الحرام کرد و او را سخن اهل آسمانست (۲)؟ یعرب پسر قحطان گفت: من. بدو گفته شد: ای یعرب بن قحطان بن هود، تو همانی! و او نخستین کسی بود که بتازی سخن گفت. سروش پیوسته آواز می‌داد: کیست که چنین و چنان کرده است و چنین و چنان او راست؟ تا آنکه [آنان] برسی و دو زبان (۳) از هم جدا شدند و آن آواز قطع شد و زبانها آشفته گشت. پس [آنجا] بابل نامیده شد. و در آن روز، زبان بر آشفته [= بابلی] بود.

فارس: ولایتی وسیع و سرزمینی فراخست. نخست، حدود آن از جهت عراق، ارکانست و از جهت کرمان، سیرجان و از جهت کرانه‌ی دریای هند، سیرافست و از جهت سند، مکران و اکنون (۴)، بزرگترین شهر آن شیراز است.

سرزمین فارس، در گذشته، پیش از اسلام، از میان رود بلخ بود تا

۱- چنین است در اصل، بنقل از معجم البلدان و درست «المجالسة» است،

بنابر آنچه خواهد آمد.

۲- [مولف برهان قاطع] (ج ۱ ص ۴۲) گوید: «آسمانی زبان - یعنی:

زبان آسمانی، که مراد از آن، زبان ملائکه باشد.»

۳- معجم البلدان - ج ۲ ص ۱۹: هفتاد و دوزبان.

۴- یعنی: عصر یاقوت حموی، در گذشته سال ۶۲۶.

بگذرد به آذربایجان و ارمنستان ایران؛ تا به فرات و خشکزار عربستان و تاعمان و مکران، تا برسد به کابل و تخارستان. و این - بطوری که گفته اند - همان گزیده ترین و معتدلتربین جای زمین است.

از کهنترین شهرهای آن، استخر است که جایگاه شاه ایران در آن بوده؛ تا اینکه اردشیر به [شهر] «گور» نقل مکان کرد.

در اختیار آمده است: که سلیمان بن داوود - ع - بامدادان تاشامگاهان، از «طبری» تا بدانجا سیر میکرد.

در آنجا مسجدی [= ستایشگاهی] هست، معروف به «مسجد سلیمان». و آوازه‌ی فارس به ملک سلیمان بوده است.

خاقانی در چکامه‌ی پارسی گفته:

شکر که خوار از شاه تخت صفاهان گرفت

ملك عراقین را همچو خراسان گرفت

ماهجه توغ او، قلعه گردون گرفت

مورچه تیغ او ملك سلیمان گرفت

[ابو عبد الرحمن عبدالله] بن لهیعة [حضرمی مصری] گفته است:

«پارسیان» و «رومیان» قریش غیر تازیان اند. مطالعات فرهنگی

از پیامبر - ع - روایتست که گفت: دورترین مردمان به اسلام، رومیان اند.

و چنانچه اسلام از ستاره‌ی پروین آویخته بود، پارسیان بدان دست می‌باختند.

جریر بن خطمی گفته است: پارسیان و رومیان از فرزندان اسحاق پسر

ابراهیم - ع - اند:

ما و رومیان را که فرزندان «سارا» یم

یک پدر گرد هم آورده، باکی نیست گر کسی پس از او عذر نهاد.

و شیر پسران اسحاق، هر گاه که سلیم نبرد پوشیده،

حمایل پادشاهی بر خود آویختند،

همینکه آغاز بالیدن نمودند، «سپهد» و «خسرو» -

و «هرمزان» و «قیصر» را از خود بشمار آورند.

ودرمیان ایشان ، کتابی بوده است و نبوتی

وهم دراستخر وشوشترشاهانی بوده‌اند.

گفته‌اند : استخر بن تهمورس پادشاه ایران ، نخستین کسی است که استخر را بنا کرد و او پادشاهی بوده است دادگر ، نزدیک به توفان . وفارس بی-نام] فارس پسر تهمورس نامیده شده است .

ابوعلی [فارسی] در «قصریات» گفته است : فارس ، نام شهر است و نام مرد نیست ، و غیر منصرف است ، زیرا که تأنیث بر آن غالب گردیده ، چون نعمان . و اصلش هم عربی نیست ، بلکه همین فارسی عربی شده بیست ، که اصلش «پارس» است .

خراسان : ولایتی است پهناور ، شاملست بر مهمترین شهرها ، از جمله : نیشابور و هرات و بلخ . و در نامگذاریش بدان ، اختلاف هست . دغفل نسابه گفته : هنگامی که زبانها در بابل آشفته گشت ، «خراسان» و «هیطل» پسران عالم بن سام بن نوح -ع- بیرون شدند و هر یک از ایشان در شهری که بدو منسوب است ، فرود آمد . مراد ، آن است که «هیطل» در شهر معروف به «هیاطله» - که همان فراسوی آمودریا [= ماوراء النهر] باشد - و «خراسان» در همین شهرهای یادشده ، فرود آمدند . پس هریائلی ، بی-نام] آن کس که بدانجا فرود آمده ، نامگذاری شده است .

گفته‌اند : «خر» به پارسی ، نام آفتاب است و «سان» گویا اصل چیزی و جایگاه آنست . وهم گفته شده : معنای آن : هر - آسان است : زیرا که معنای «خر» : هر - است و «آسان» : سهل . و خدای داناترست .

شریک بن عبدالله روایت کرده است ، که پیامبر -ع- گفت : «خراسان ، ترکش خداست . هر گاه بر قومی خشم گرفته ، ایشان را از آن [تیر] افکنده است» . و در حدیثی دیگر است : «در جاهلیت و اسلام ، در فشی از خراسان بر نیامد و باز آورده نشد ، مگر آنکه به منتهاش برسد .»

[ابو محمد عبدالله] بن قتیبة [دینوری] گفته است : مردم خراسان ، اهل دعوت و یاران دولت‌اند ؛ و پیوسته در بیشترین [اوقات] پادشاهی ایرانیان ، باز ندادند (!) ؛ به کسی نه خسارتی پرداختند و نه خراجی .

و بدان! که سخن پارسیان باستان، بر پنج زبان، روان می‌گردیده است. در این باره، حمزه‌ی اصفهانی در کتاب التنبیه [علی حدوث التصحیف] تصریح نموده، این است: پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی.

فارسی، گاهی اطلاق به کل گردیده و مقصود از آن، همه‌ی [آن‌زبانها] است و مراد از آنچه در حدیث پیشین [زبان اهل بهشت...]: ذکر آن شد، همین است. و گاهی هم به جزء اطلاق گردیده؛ مقصود، قسمی از آن [زبان] هاست، که مراد از [پارسی] در میان آنها، همین است.^(۱)

اما - پهلوی: سخن پادشاهان در نشستگاه‌هایشان، بدان روان می‌گردیده است. و آن گویشی است منسوب به پهلوه، و این نامی است که بر پنج شهر گزارده می‌شود: اصفهان وری و همدان و ماد نرهاوند و آذربایجان.

شیرویه بن شهردار گفته است: شهرهای پهلویان هفت است: همدان و ماه سبدان و قم و ماد بصره و صیمره و ماد کوفه و کرمانشاهان. و هیچگاه ری و اصفهان و کومش و تبرستان و خراسان و سیستان و کرمان و مکران و قزوین و دیلم و طالقان، از شهرهای پهلویان نیست.

اما - پارسی: سخن موبدان و آن کس که با ایشان هم‌تراز می‌بوده، بدان روان می‌گردیده است. و آن گویش مردم فارس است.

اما - دری، همان گویش شهرهای مداین است و هر که به دربار شاه می‌بود، بدان سخن می‌گفت؛ پس آن منسوب است به «درباره»^(۲)

اما - خوزی: گویش مردم خوزستان است، که شاهان و بزرگان در خلوت و موضع فراغت^(۳) و بگاہ برهنه بودن در گرمابه و آبزن و غسلگاه، بدان سخن می‌گفته‌اند.

۱- [رش: «برهان» (ج ۱- مقدمه، ص ۳۱ س ۲۵ و ص ۳۲ س ۱ و بی‌بعد. و ج ۵- تعلیقات، ص ۸-۹)].

۲- در التنبیه و معجم البلدان: وازمیان گویشهای مردم شهرهای مشرق، گویش مردم بلخ در آن بیشتر است.

۳- در الفهرست - ص ۱۹: و گاههای خوشی و سرگرمی بانزدیکان.

اما- سریانی: آن گویشی است منسوب به سرزمین سریان^(۱) که همین عراق باشد و همان گویش نبطا است.^(۲)

مدائن : جمع مدینه [= شهر] است. یاء آن همزه دار و بی همزه هم می شود. چنانچه ازدان- یدین گرفته شده باشد - اگر پذیرفت- چون برمداین جمع بسته شود، همزه دار نیست؛ چه اینکه مانند «معیشت» [جمع آن: معایش]

آنگاه که حاجتهای خود می خواستند و از ستمها شکایت می داشتند ، بدان سخن می گفتند ؛ زیرا که آن لطیفترین زبانهاست . حمزة [بن حسن اصفهانی] در کتاب [التنبیه علی حدود] التصحیف ، از آن یاد کرده .

ابوریحان [بیرونی] گفته است : سریانیان به سورستان ، که همین سرزمین عراق و شهرهای شام باشد ، منسوبند .

و هم گفته اند که : آن [= شام] از شهرهای خوزستان [؟ ظ : سورستان] است ؛ چه اینکه هر قل پادشاه روم ، هنگامی که - در ایام فتوح - از انطاکیه به قسطنطنیه گریخت ، روی به شام کرد و گفت : «ای سوریه سلام بر تو باد!» ؛ سلامی بدرود ، امید ندارد که دیگر ، بسویش باز گردد. همین دلیل بر اینست که سریانیان ، همان دیار شام است .^(۱)

تبرستان ، از ناحیتهای ارمنستان^(۲) و ولایتی است [دارای] راههای دشوار . شهرهای مهمش : گرگان ، استرآباد ، آمل و ساری - است . این شهرها در مجاورت گیلان است و بیشتر سلاحهای ایشان ، بلکه جملگی ، تبراست . گویا از بسیاری آن در میان ایشان ، بدین نام ، نامیده شده .

صاحب معجم [البلدان ، یا قوت حموی] گفته است : معنای طبرستان - بدون عربی کردن - مکان تبر است . چنین نیست ، زیرا که «طبر» عربی شده «تبر» است .

(پایان رساله ی کمالی)

و بدان! که سخن پارسیان باستان، بر پنج زبان، روان می گردیده است. در این باره، حمزه‌ی اصفهانی در کتاب التنبیه [علی حدوث التصحیف] تصریح نموده، این است: پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی.

فارسی، گاهی اطلاق به کل گردیده و مقصود از آن، همه‌ی [آن زبانها] است و مراد از آنچه در حدیث پیشین [زبان اهل بهشت...] ذکر آن شد، همین است. و گاهی هم به جزء اطلاق گردیده؛ مقصود، قسمی از آن [زبان] هاست، که مراد از [پارسی] در میان آنها، همین است. (۱)

اما، پهلوی: سخن پادشاهان در نشستگاههایشان، بدان روان می گردیده است. و آن گویشی است منسوب به پهلوه و این نامی است که بر پنج شهر گزارده می شود: اصفهان وری و همدان و ماد نهاروند و آذربایجان.

شیرویه بن شهردار گفته است: شهرهای پهلویان هفت است: همدان و ماه سبدان و قم و ماد بصره و صیمره و ماد کوفه و کرمانشاهان. و هیچگاه ری و اصفهان و کومش و تبرستان و خراسان و سیستان و کرمان و مکران و قزوین و دیلم و طالقان، از شهرهای پهلویان نیست.

اما، پارسی: سخن موبدان و آن کس که بایشان همراز می بوده، بدان روان می گردیده است. و آن گویش مردم فارس است.

اما، دری، همان گویش شهرهای مدامین است و هر که بدربار شاه می بود، بدان سخن می گفت؛ پس آن منسوب است به «دربار» (۲)

اما، خوزی: گویش مردم خوزستان است، که شاهان و بزرگان در خلوت و موضع فراغت (۳) و بگاه برهنه بودن در گرمابه و آبزین و غسلگاه، بدان سخن می گفته اند.

۱- [رش: «برهان» (ج ۱- مقدمه، ص ۳۱ س ۲۵ و ص ۳۲ س ۱ و بیعد. و ج ۵- تعلیقات، ص ۸-۹)].

۲- در التنبیه و معجم البلدان: وازمیان گویشهای مردم شهرهای مشرق، گویش مردم بلخ در آن بیشتر است.

۳- در الفهرست - ص ۱۹: و گاههای خوشی و سرگرمی با نزدیکان.

اما- سریانی: آن گویشی است منسوب به سرزمین سریان^(۱) که همین عراق باشد و همان گویش نبط است.^(۲)

مدائن : جمع مدینه [= شهر] است. یاء آن همزه دار و بی همزه هم می شود. چنانچه از دان- بدین گرفته شده باشد - اگر پذیرفت- چون برمداین جمع بسته شود، همزه دار نیست؛ چه اینکه مانند «معیشت» [جمع آن: معایش] است و یاء آن اصلی است. و اگر از مدن بالمکان، یعنی : اقامت کرد در مکان ، گرفته شده باشد، همزه دار است؛ زیرا که یاء آن زاید است و آن مانند : قرینه و قرائن و سفینه و سفائن می باشد. ومدائنی نسبت است بدانجا و نسبت، تنها به صیغی جمع آن جایز است؛ زیرا که بدین صیغه علم می گردد. البته اصل آنستکه ، از جمع به . . . مفرد باز گردیده، آنگاه بدان نسبت کنند.

حمزة [بن حسن اصفهانی] گفته است : اینکه تازیان آن را مداین نامیه اند ، از اینروست که آن [شامل] هفت شهر است و میان هر شهری بسا دیگری ، مسافتی دور و یانزدیک است؛ آثار آنها باقیست.

چون تازیان، دیار ایرانیان را تصرف کردند، و کوفه و بصره را مرز نهادند؛ مردم را از شهرهای مداین و شهرهای دیگر عراق، به ایندو جا انتقال دادند .

اما در زمان ما^(۳) بدین نام ، شهر کوچکی، دهکده مانند هست؛ که فاصله اش تا بغداد شش فرسنگ است. مردم آنجا کشاورزان، و بیشترشان بر

۱- الفهرست - ص ۱۹: مردم سواد بدان سخن می گفته اند. درالتنبیه:

گویشی است منسوب به استان سورستان. درمعجم البلدان - ج ۶ ص ۴۰۷: گویشی است منسوب به سرزمین سورستان.

۲- در اصل: «قبط» ودرالتنبیه پس از این عبارت، آمده است: و سریانیان همانهایی هستند که بدیشان « نبضا (کذا) » گویند و سخن نزدیکان شاه ، آنگاه که حاجتها می خواستند و از ستمها شکایت می داشتند ، بدان روان می گردیده است؛ زیرا که لطیفترین زبانهاست.

۳- یعنی: عصر باقوت حموی، مرده سال ۶۲۶ هـ